



آفت تحصیلی
جدی است!

۲

خنده‌ی واقعی یا مصنوعی
در گفت‌وگو با یک روان‌کاو

خنده، توفان
مغزی است!

۴

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست‌ویکم، شماره‌ی ۱۰۶۰ (۲۹ الکترونیک)، پنج‌شنبه ۱۸ آذر ۱۴۰۰، جمادی‌الاولی ۹، ۱۴۴۳، ۹ دسامبر ۲۰۲۱

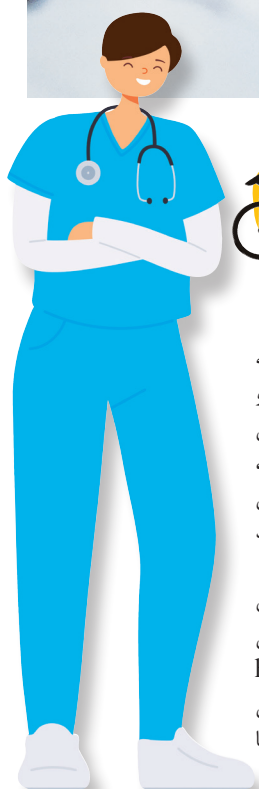
به مناسبت ولادت حضرت زینب^س

از آفتاب‌گردان‌ها بپرسی

۳



پرستاری در بیمارستان شهدای هفتم تیر / عکس: علیرضا طهماسبی، آرشیو عکس روزنامه‌ی هفت‌پوری



چرخ اول

● طوبا و یسه

روز فرشته‌ها و شهر آبی

اما تو همان پسر ۱۳ ساله‌ی بمانی...
تا حالا به مرور زمان فکر کرده‌اید؟ حالا هر سنی که هستید، پادتان هست دو سال پیش چگونه فکر می‌کردید و حالا چه‌طور؟ نگران آینده هستید؟ طبیعی است، اما خیلی از متفکران دنیا معتقدند باید در لحظه‌ی حال زندگی کنیم، نگران آینده نباشیم و زیاد به گذشته فکر نکنیم. زندگی همه‌ی آدم‌ها، همیشه شیرین نیست. روزهای خوب و بد همیشه هست.

و سخن آخر: شما می‌توانید هر هفته دو چرخه‌ی الکترونیک را در سایت همشهری آنلاین به نشانی hamshahrionline.ir/service/children و در صفحه‌ی اینستاگرام و کانال تلگرام دو چرخه به نشانی [@docharkkeh_weekly](https://www.instagram.com/docharkkeh_weekly) بخوانید و هم‌چنان با ما رکاب بزنید.

یک نفر گفت: «چون نفسم می‌گیرد.» دیگری گفت: «چون واکسن زده‌ام!» و دیگری می‌گفت: «هیچ‌کس در مترو ماسک نمی‌زند.»

فکر کردم چرا آدم بزرگ‌ها این همه بی‌مسئولیتی می‌کنند؟ مگر ندیده‌ایم که چه تعداد انسان نازنین به خاطر کرونا جانانشان از دست رفت؟ خب چرا کاری نمی‌کنیم که کرونا تمام شود و شهرها از آبی تبدیل به شهرهای سفید شوند؟

سوم: داشتیم یک کتاب می‌خواندم. داستان پسری بود که روز تولدش در تقویم گم شده بود و حالا باید در همان سنی که بود درجا می‌زد.

کابوس عجیبی است که آدم در همان سن بماند. مثلاً در ۱۳ سالگی بماند و بزرگ نشود و هی درجا بزند و هی ببیند که دوستانش بزرگ می‌شوند و به دانشگاه و سر کار می‌روند،

اول: فردا ولادت حضرت زینب^س است و روز پرستار. یادمان باشد که پرستاران و کادر پزشکی در دو سال گذشته روزگار سختی را گذراندند. ما همیشه قهرمان این فرشته‌ها هستیم. خیلی از آن‌ها در راه خدمت به بیماران کرونایی جان عزیزشان را از دست دادند. یاد آن‌ها که رفته‌اند همیشه سبز.

دوم: خیلی از شهرهای کشور رنگشان آبی است و این خوشحال‌کننده است. این که شهرها یکی یکی آبی می‌شوند، یعنی کمی خطر کرونا کم‌رنگ شده است. اما ما تجربه‌اش را داریم و اگر رعایت نکنیم، به‌زودی رنگ‌های آبی، زرد و نارنجی و خدای نکرده قرمز خواهند شد.

دیروز با پدرم در ماشین بودیم و رادیو روشن بود؛ گزارشگر رادیو از مسافران مترو که ماسک نزنده بودند می‌پرسید: «چرا ماسک ندارید؟» و هر کس دلیلی می‌آورد.

حضور دانش‌آموزان داشتیم، اما حتی با وجود برگزاری امتحان‌ها به صورت غیر حضوری، نمرات دانش‌آموزان نشان‌دهنده‌ی افت کیفیت تحصیلی آن‌هاست. حالا هم تعداد کمی از دانش‌آموزان به شکل حضوری در کلاس‌ها حاضر می‌شوند؛ حتی دانش‌آموزان سال نهم که امتحانات حضوری دارند.»

امتحان‌ها، حضوری و غیر حضوری است

افت یادگیری باشد یا نباشد، فصل امتحان‌ها در راه است و نحوه‌ی ارزش‌یابی تحصیلی دانش‌آموزان اعلام شده است.

بر اساس بخش‌نامه‌ی مرکز سنجش و پایش کیفیت آموزشی وزارت آموزش و پرورش، آیین‌نامه‌های ارزش‌یابی پیشرفت تحصیلی نوبت اول در نیم‌سال اول سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰، در مناطقی که آموزش به شیوه‌ی حضوری در مدارس جریان دارد، به صورت حضوری و مطابق آیین‌نامه‌های آموزشی ارزش‌یابی دوره‌های تحصیلی، با رعایت کامل شیوه‌نامه‌های بهداشتی انجام می‌گیرد.

بر همین اساس، در شرایطی که امکان حضور فیزیکی دانش‌آموزان در مدارس روزانه به دلیل وضعیت قرمز کرونا فراهم نباشد، با تأیید آموزش و پرورش، ارزش‌یابی بر اساس شیوه‌نامه‌ی پیشرفت تحصیلی و تربیتی دوره‌های تحصیلی در زمان شیوع بیماری کرونا خواهد بود.



عکس: مهدی بیات / آرشبو عکس روزنامه‌ی همشهری

افت تحصیلی، جدی است!

● بردیا بادپر

دانش‌آموز باشد. زیرا بخشی از مفاهیم کتاب درسی، تدریس یا تفهیم نشده و دانش‌آموز در موقعیت یادگیری قرار نگرفته است. بنابراین ارزش‌یابی از آن، صرفاً برابر با بوجه‌بندی کتاب برای کل زمان آموزش در طول یک سال را بی‌معنا می‌کند. مدارا با دانش‌آموز مبتلا، به توقف آموزش حضوری برای باز‌پروری و

ساعت‌های آموزشی، این افت جبران شود. بسته‌های یادگیری خودآموز، مانند کتاب کار و کتاب تمرین نیز می‌تواند راه‌گشا باشد. مشارکت دانش‌آموزان قوی با حامیان آموزشی مدرسه، مانند معاون، مدیر و اولیا هم، راه‌کار دیگری برای رفع ضعف‌هاست. آن‌ها معتقدند ارزش‌یابی نباید از درس‌ها باشد، بلکه باید از آموخته‌های

به گزارش خبرگزاری ایسنا، این عضو شورای مرکزی کانون تربیت اسلامی معتقد است این امر، بی‌انگیزگی در تحصیل، اضطراب، پریشانی ذهنی و اعتراض را در پی دارد.

راه‌کارهایی برای کاهش افت تحصیلی

کارشناسان راه‌کارهایی برای کاهش افت یادگیری ارائه می‌دهند؛ مثل ارزش‌یابی تشخیصی درس‌ها. میزان دانش پایه و مرتبط با درس جدید، اهمیت فوق‌العاده‌ی دارد و کمک می‌کند افت آموزشی در کلاس جبران شود. یا با ساعت‌های مکمل

یک نمایشگاه خاص

فکرش را بکنید پدربزرگی در ۷۸ سالگی، تازه نقاشی کشیدن را شروع و حتی نمایشگاهی از آثارش را هم برپا کند! حالا نمایشگاه نقاشی «گفتمان خاص» با نمایش آثار نقاشی «حسن مرادی» در نگارخانه‌ی فرهنگ‌سرای گلستان برگزار می‌شود. به گزارش پایگاه خبری تحلیلی فرهنگ و هنر، در این نمایشگاه ۴۵ تابلو از این هنرمند خودآموز به نمایش درمی‌آید. مرادی در زمره‌ی نقاشان خودآموز قرار می‌گیرد و با خودکار نقاشی می‌کند. نقاشی‌های او برگرفته از سرشت و داستان زندگی‌اش است. نمایشگاه آثار نقاشی گفتمان خاص تا ۲۳ آذر از ساعت ۱۰ تا ۱۷ در نگارخانه‌ی فرهنگ‌سرای گلستان برای بازدید عموم برپاست. برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانید با شماره‌ی ۷۷۸۱۳۸۰۲ تماس بگیرید.

شده و در نشانی aqms.doe.ir قابل دریافت است. در حال حاضر بالغ بر ۲۳۰ ایستگاه پایش کیفی هوای محیط در سطح تمام استان‌های کشور به صورت لحظه‌ای و پیوسته، غلظت آلاینده‌های هوا را طبق روش‌های مرجع استاندارد با دقت بالا اندازه‌گیری و ثبت می‌کنند. به کمک این سامانه، مردم می‌توانند از وضعیت شاخص کیفی هوا مطلع شوند و نقاط نصب ایستگاه‌ها روی نقشه‌ی جی‌آی‌اس (GIS) را ببینند. اطلاع از مقادیر شاخص کیفی هوا در لحظه، امروز و دیروز به تفکیک استان و ایستگاه‌ها و به صورت جدول با تمایز رنگ بر اساس گروه‌های گوناگون نیز در این سامانه قرار گرفته است. به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان حفاظت محیط‌زیست، رده‌های گوناگون شاخص بارنگ‌ها و نشانه‌های **سبز** (پاک؛ مساوی یا کم‌تر از ۵۰)، **زرد** (قابل قبول؛ بین ۵۱ تا ۱۰۰)، **نارنجی** (ناسالم؛ گروه‌های حساس؛ بین ۱۰۱ تا ۱۵۰)، **قرمز** (ناسالم؛ بین ۱۵۱ تا ۲۰۰)، **بنفش** (بسیار ناسالم؛ بین ۲۰۱ تا ۳۰۰) و **قهوه‌ای** (خطرناک؛ بالاتر از ۳۰۰) مشخص شده‌اند.



عکس: محمد عباس‌نژاد / آرشبو عکس روزنامه‌ی همشهری

هوای آلوده را در تلفن همراهتان رصد کنید!

یا سالم است و برای پیاده‌روی و دیگر فعالیت‌های روزانه مناسب است یا نه. سامانه‌ی پایش کیفی هوای کشور برای سهولت دسترسی کلیه‌ی مردم طراحی و به‌صورت رایگان در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. اپلیکیشن این سامانه نیز در فرمت‌های اندروید و آی‌اواس طراحی

هوای آلوده و تهران باعث شد هفته‌ی گذشته، مدرسی هم که نیمه‌حضوری بودند و بعد از دو سال باز شدند، برای یک روز تعطیل شوند و البته این تجربه برای ما تکراری است. حالا می‌توانید به‌صورت آنلاین کیفیت هوای محل زندگی خود را بسنجید و ببینید چه قدر آلوده

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دو چرخه، استان‌ها، محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی چهارم: دو چرخه)
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

گوناگون روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دو چرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۴۰۱ / نامبر: ۲۳۰۲۳۴۸۴

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دو چرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سردبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی‌پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر) و نیلوفر نیک‌بنیاد
آرشیو: علی مولوی (مدیر هنری) و ابراهیم رستمی‌عزیزی (مسئول هماهنگی) با سپاس از بخش‌های



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و یکم

شماره‌ی ۱۰۶۰ (۲۹ الکترونیک)

پنج‌شنبه، ۱۸ آذرماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری



این‌جا تمام باران‌ها اسیدی است. رنگ از رخ گلگون شهر رفته است. این‌جا کسی خورشید را به‌درستی نمی‌شناسد. سال‌هاست کسی او را در آسمان بالای سرش ندیده است. آن‌ها که سن و سالی از شان گذشته، اغلب شمایل خورشید را به فراموشی سپرده‌اند و کوچک‌ترها نیز درک روشنی از یک روز سلیس آفتابی ندارند.

انگار در آن دور دست‌ها، کارخانه‌ای هست که شبانه‌روز و بی‌وقفه، از سمت غرب، مشغول تولید ابرهاست. کارخانه‌ای که لحظه‌ای از حرکت نمی‌ایستد. همه به نبودن خورشید عادت کرده‌اند که دیگر نیازی نمی‌بینند او را در آسمان تماشا کنند. انگار فراموش کرده‌اند اگر خورشید نباشد، بساط حیاتشان از اساس برچیدنی است.

دوباره به مردم رو می‌کنم و با صدای بلند می‌پرسم: «این‌جا کسی خورشید را نمی‌شناسد؟»

بالآخره یک نفر از ضلع شرقی میدان پیدا می‌شود و پاسخ می‌دهد: «این سؤال را نه از ما که از آفتاب‌گردان‌ها بپرس. آن‌ها حامی خورشیدند»

فقط یک راه را

به مقصد می‌رساند

نقشه‌ی راه را دستم گرفته‌ام و بیهوده دور خودم می‌چرخم. جهت‌ها را می‌شناسم، اما این به تنهایی برای خواندن نقشه کافی نیست. از هر سمتی که می‌روم نمی‌رسم. جاده‌ها مدام کش می‌آیند و به پایان خود نمی‌رسند. نقشه‌خواندن هم بلندی می‌خواهد، همان‌طور که پیمودن این مسیر بلد راه می‌خواهد.

دنیا پر است از جاده‌هایی که فقط برای پر کردن نقشه‌ها ساخته می‌شوند. هیچ‌یک مرا به مقصد نمی‌رسانند. فقط یک جاده مرا به همان جایی که می‌خواهم می‌برد و پیدا کردن و تشخیص دادن همان یک جاده از میان

این همه راه و بی‌راه سخت است، بسیار سخت. در میانه‌ی راه، می‌ایستم. با صدای رسا از مرد دهقان می‌پرسم: «تا مزرعه‌ی آفتاب‌گردان‌ها چه قدر راه است؟» مرد، از کار دست می‌کشد و سرش را به سمت برمی‌گرداند.

نگاهش از دریچه‌ی چشم‌های عبور می‌کند. حس می‌کنم کسی وارد دنیای درونم شده است.

نقشه را نشان می‌دهم و می‌گویم: «راه را پیدا نمی‌کنم. به گمانم گم شده‌ام.» می‌گوید: «توی نقشه دنبالش نگرد.

به مناسبت ولادت حضرت زینب^س

از آفتاب‌گردان‌ها بپرس

● یاسمن مجیدی

همه چیز را که آن‌جا نمی‌نویسند. بخشی از راه فقط با پای پیاده طی می‌شود. مرد برمی‌گردد سمت زمین و این بار، بی‌آن‌که حتی نگاه کند، می‌گوید: «کفش‌هایت! مناسب نیستند.»

به کفش‌هایم نگاه می‌کنم.

تمام‌قد، تا بر آمدن روز آفتابی

آفتاب‌گردان‌ها، نه فقط عاشق خورشید بلکه خود، شبیه به خورشیدند. عشق هر چیز و هر کس را تا آن‌جا پیش می‌برد که خود جزئی از آن چه دوست می‌دارد شود. به پاهایم نگاه می‌کنم. پر

بود. هنوز هم هست. احساس می‌کنم از انسان بودن خسته‌ام. از زیستن میان چنین مردمانی. دلم می‌خواهد میان آفتاب‌گردان‌ها باشم. یکی از آن‌ها باشم. دلم می‌خواهد کفش‌هایم را از پا در آورم و پاهایم را در خاکِ خوبِ همین‌جا فرو کنم. می‌خواهم همین‌جا در مزرعه ریشه کنم.

تمام‌قد تا لحظه‌ی شکافتن ابرها، تا آمدن آن روز آفتابی، این‌جا ایستم و تابش مجدد خورشید و هجوم باشکوه نور از لابه‌لای ابرها را نظاره‌گر باشم. از آسمان همیشه‌ابری شهر خسته‌ام. نباید بیش از این به تیرگی خو کنم. می‌خواهم همین‌جا چشم‌انتظار بمانم تا روشنایی به جهان باز گردد.

درست مانند تو که حامی خورشید و پر توهای آن بوده‌ای. تویی که در روزهای بارانی پس از واقعه، هم‌چنان از خورشید می‌گفتی تا روشنایی در جهان باقی بماند. می‌خواهم کمی شبیه تو باشم.

از تاول است. دهقان درست می‌گفت! باید کفش مناسب می‌پوشیدم. پیمودن هر مسیر، کفش مخصوص به خودش را می‌خواهد.

راه زیادی آمده‌ام اما حالا این‌جا هستم. از دور به تماشای مزرعه نشسته‌ام، به تماشای اطاعت بی‌چون و چرا، به تماشای پیروی بی‌بهره‌ی گل‌ها از خورشید. خورشیدی که هیچ‌کس او را نمی‌بیند و سال‌هاست در پس ابر است.

آن‌جا در شهر کم نبودند کسانی که می‌گفتند بی‌نیاز از خورشیدند، اما در حقیقت زندگیشان به خورشید وابسته

بیش‌تر و بیش‌تر شده‌اند. آن قدر زیاد که دیگر می‌توانم با نشانه‌ها با تو حرف بزنم.

این، قول تو است. اگر به راه خوبی‌ها بیایم خوبی‌ها را افزون می‌کنی. بر مهر، مهربانی می‌افزایی. بر نور، خورشید می‌افزایی. بر قطره‌های پراکنده‌ی آب، باران می‌افزایی و بر آن‌که به تو ایمان آورده است ایمان بیشتر می‌افزایی.

چه بخشندگی عجیبی داری تو. هیچ‌کس در دنیا نمی‌تواند باور ببخشد. هیچ‌کس نمی‌تواند ایمان ببخشد. بخشندگی بیشتر تر و بیش‌تر تو مرا به یاد بادبادک کودکی‌ها می‌اندازد. بادبادکی که هر چه به او بیش‌تر اجازه‌ی رها شدن می‌دادم بالاتر می‌رفت. انگار که آسمان بر بال و پرواز، اوج گرفتن را می‌افزود. بالا و بالاتر می‌رفت. رها و رها تر می‌شد. وقتی که شبیه به نقطه‌ای رنگارنگ در می‌آمد، چه قدر بیش‌تر از همیشه بادبادک بود.

تو بر آن‌که ایمان آورده است ایمان می‌افزایی و این نشانم می‌دهد در مسیر درست قرار گرفته‌ام. نشانم می‌دهد به مقصد نزدیک و نزدیک‌تر شده‌ام. من که گفته بودم از کودکی عادت داشتم نشانه‌ها را دنبال کنم. تو این را می‌دانستی که چشمم را به پرواز بادبادک باز کردی و با پرواز او مرا به تماشای نشانه‌های شگفت بردی. انگار تو از همان کودکی به من گفته بودی بر آن‌چه از خوبی‌ها عطا می‌کنی همواره می‌افزایی.

لِيَزِدْ أَدْوَا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ

تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید

بخشی از آیه‌ی چهارم سوره‌ی فتح ترجمه‌ی حسین انصاریان

من شگفتی بزرگی را کشف کرده‌ام. اگر چه تا پیش از این بارها و بارها آن را دیده بودم اما آن را درک نکرده بودم. دنیا پر از شگفتی‌هایی است که هر روز اتفاق می‌افتند. اما ما همواره از کنارش می‌گذریم بدون این‌که به عمق و عظمت آن‌ها پی ببریم. باید تو بخواهی تا لحظه‌ی درک فرا برسد. باید تو بخواهی تا جان و ذهن به حضور شگفتی آگاه شود.

حالا امروز انگار که قرعه به نام من افتاده باشد این شگفتی بزرگ را درک کردم: هر چه چیزی را بیش‌تر و بیش‌تر باور داشته باشم برایم بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. عادت روزهای کودکی من است که دنبال نشانه‌ها می‌گردم. وقتی اندوهگین می‌شوم، وقتی میان چند راهی‌ها می‌مانم، وقتی دلم بهانه‌ی چیزی را می‌کند که نمی‌داند چیست، به نشانه‌ها دل خوش می‌کنم. نشانه‌ها را یکی یکی، با تمام وجود، پیدا می‌کنم و به قلبم می‌سپارم. به تو گفته‌ام نشانه‌ها ردپای تو هستند، حرف‌های تو هستند. من همین‌که باور کردم آن‌ها از سوی تو می‌آیند،

بادبادکی که بالا و بالاتر می‌رفت

● یاسمن رضائیان



خانه فیروزهای

افراطی یا تهاجمی احتمالی طرف دیگر را کاهش می‌دهد.

وقتی ناراحتیم ولی به همکار یا هم کلاسی‌مان لبخند می‌زنیم، چون واکنشمان، واکنشی مثبت است، او هم به ما لبخند می‌زند و این قضیه، حس خوب و تعامل خوبی را برقرار می‌کند.»

وقتی واقعاً شادیم

پورقیصر درباره‌ی شادی واقعی می‌گوید: «ما وقتی واقعاً شاد هستیم و از کاری یا فکری لذت می‌بریم، انتقال‌دهنده‌ی خوبی مثل دوپامین در مغز ما ترشح می‌شود. این حالت برای مغز خوب است، به مغز انرژی می‌دهد و احساس لذت را در سیستم هیجانی مغزمان تجربه می‌کنیم. این حس واقعی می‌تواند در سلامت جسم ما هم تأثیرگذار باشد، چون واقعاً خوشحال هستیم و احساس لذت می‌کنیم.

حتی وقتی یک غذای خوش مزه، لبخند رضایت واقعی را روی لب ما می‌آورد، مستقیم روی مغز تأثیرگذار است. ولی هرچه قدر هم لبخند مصنوعی بزنیم، وقتی نوروترانسمیترهای مغزی یا انتقال‌دهنده‌های عصبی در مغز شکل نمی‌گیرد، تأثیر خاصی نمی‌تواند داشته باشد.»

هر روز بخندید

اما به هر شکلی، خنده‌ی روزانه را فراموش نکنید! چون تحقیقات نشان داده یک دقیقه خنده، معادل ۴۰ بار تنفس عمیق است و هنگام خندیدن، ۴۰۰ عضله‌ی بدن از جمله عضله‌ی پیشانی، عضله‌های چشمی، عضلات چین‌دهنده‌ی ابرو، لب، شکم و شانه به جنبش در می‌آیند. هم‌چنین هنگام خندیدن، غدد اشکی و دهان، حلق و ریه نیز فعال می‌شوند.

محققان، خندیدن را به توفان مغزی تشبیه می‌کنند و اعتقاد دارند، خنده مانند یک شوک عصبی برای دستگاه اعصاب و روان بسیار مفید است و منجر به افزایش گردش خون، به‌خصوص در اندام‌های گوارشی و غدد لنفاوی می‌شود.

منابع: خبرگزاری تسنیم، خبرگزاری ایسنا، خبرگزاری ایرنا و خبرگزاری سلامت



تصویرگری: کاری فندری یاخست

دماسنج

خنده‌ی واقعی یا مصنوعی، در گفت‌وگو با یک روان‌کاو

فنده، نه‌فان مغزی است

● نفیسه مجیدی‌زاده

مهربان، می‌تواند تأثیر مثبتی بر دیگران بگذارد. البته این هم بستگی به شرایط دارد. مثلاً ما نمی‌توانیم در وضعیت دعا یا وسط بحث بخندیم! خنده‌ی ما می‌تواند باعث اذیت و آزار یا سوءتفاهم دیگران هم باشد.

گاهی وقت‌ها که افراد ناآشنا اطراف ما هستند، لبخند زدن می‌تواند شناسه‌ای به طرف مقابل بدهد که این آدم خطرناک نیست، صدمه نمی‌زند، مشکلی ایجاد نمی‌کند و واکنش‌های

اثر بگذارد. فرض کنید فردی که افسردگی دارد؛ او هر چه قدر هم بخواهد در ظاهر نشان دهد آدم شادی است، لبخند بزند و نقابی به صورت بزند که شکل ظاهری‌اش را آدم شادی نشان بدهد، باز هم نمی‌تواند افسردگی را درمان کند. آن افسردگی از بین نخواهد رفت و صرفاً فقط شاید بتواند روی محیط و اطرافیان تأثیر بگذارد.

خیلی وقت‌ها هست که در زندگی‌مان مشکلات زیادی داریم، اما از یک اتفاق کوچک خوشحال می‌شویم. با این حال این شادی موقت نمی‌تواند آن مشکلات را پوشش بدهد. حالا چه برسد که مثلاً این شادی کوتاه، مصنوعی هم باشد.»

فواید خنده‌ی مصنوعی

او ادامه می‌دهد: «شاید خنده‌ی مصنوعی فقط بتواند در تعاملات اجتماعی به ما کمک کند. مثلاً من حال روحی خوبی ندارم، ولی در فضایی که هستم، محیط کار یا محیط اجتماعی یا مهمانی، وقتی به کسی نگاه می‌کنم، لبخند می‌زنم. آن لبخند می‌تواند تعامل اجتماعی‌مرا بهتر کند یا کمک کند بتوانم روی آن شرایط کنترل بهتری داشته باشم. لبخند و ظاهر شاد و

می‌گوید: «لبخند بزن، حالا بخند، بلندتر... بلندتر... آن قدر که عضلات شکمت بلرزند!»

می‌گوید: «بخند. مغز که چشم ندارد، گول می‌خورد!»

تجربه می‌کنم؛ بی‌دلیل می‌خندم، خنده‌ام نمی‌آید. به‌زور مثل یک هنرپیشه که ناچار است نقشش را اجرا کند، برای لحظاتی درگیرش می‌شوم و تمام آرزویم این است که جهان واقعاً بخندد.

نظرهای متفاوتی در این زمینه وجود دارد. برخی روان‌شناسان معتقدند که مغز، تفاوت میان خنده‌ی بادلیل و بدون دلیل را تشخیص نمی‌دهد و در نتیجه، فرد دچار نوعی سرخوشی و احساس لذت می‌شود.

«الکی خندیدن» یا خندیدن بدون دلیل منجر به افزایش ترشح هورمون دوپامین و اندورفین و در نتیجه، احساس شادی می‌شود. هم‌چنین به تنفس بهتر، کاهش فشار خون، بهبود ایمنی بدن و البته کاهش استرس و اضطراب کمک کند. آن‌ها معتقدند خنده‌های غیر واقعی شاید به‌نظر پاسخی نامناسب به استرس‌های شدید باشند، اما احتمالاً از مغز محافظت می‌کنند.

از سوی دیگر در خبری می‌خوانیم که محققان در سال ۱۹۸۸ میلادی، با بررسی تأثیر خنده‌ی مصنوعی بر وضعیت و حالت روحی انسان، به این نتیجه رسیدند که لبخند زدن حتی اگر واقعی نباشد، می‌تواند موجب شفاف و شادی شود. اما ۲۸ سال بعد، دانشمندان بار دیگر به آزمون این فرضیه پرداختند؛ آن‌چه این بار به‌دست آمد در نقطه‌ی مقابل یافته‌های پیشین بود و بر این اساس، خنده‌ای که از ته دل نباشد، نه تنها تأثیری بر خود فرد ندارد، بلکه در بهتر شدن فضای عمومی هم نقشی ایفا نمی‌کند.

خنده باید واقعی باشد

البته هم‌چنان این اختلاف نظر وجود دارد؛ «نازنین پورقیصر»، روان‌کاو و مشاور در گفت‌وگو با هفته‌نامه‌ی دو چرخه می‌گوید: «تا وقتی که ما، احساسی را واقعاً تجربه نکنیم، نمی‌توانیم نمود درستی از آن را درک کنیم. مثلاً من وقتی بخواهم به صورت



گفت‌وگو با «روتروت سوزانه برنر»، تصویرگر کتاب‌های کودکان و نوجوانان

من در میان تصویرگری‌هایم!

ترجمه‌ی سیمین احمدی

جایزه‌ی «هانس کریستین اندرسن» مهم‌ترین جایزه‌ی جهانی در زمینه‌ی ادبیات کودک و نوجوان است که بعضی‌ها به آن «نوبل کوچک» هم می‌گویند. این جایزه هر دو سال یک‌بار از طرف دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان (IBBY) به یک نویسنده و یک تصویرگر کتاب‌های کودکان و نوجوانان اهدا می‌شود. «روتروت سوزانه برنر» یکی از برندگان آلمانی این جایزه است. آشنایی با این تصویرگر کتاب‌های کودکان و نوجوانان با توجه به سن و روحیه‌اش، می‌تواند انگیزه‌ی خوبی برای کسانی باشد که دنبال بهانه‌های گوناگونی برای انجام‌دادن و پی‌گیری نکردن علاقه‌هایشان هستند.



شما چهاربار در سال‌های ۲۰۰۲، ۲۰۰۴، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۶ میلادی نامزد جایزه‌ی هانس کریستین اندرسن شدید و در سال ۲۰۱۶ میلادی هم آن را به دست آوردید. این جایزه چه تأثیری روی زندگی یا حرفه‌ی شما داشته؟

هر تحسین و پاداشی، حتی هراتقادی، می‌تواند تلنگری باشد و تأثیر خواهد گذاشت. اگر شما مانند خیلی از نویسندگان و تصویرگران به‌تهایی در خانه کار می‌کنید، پس باز خوردی که از کتاب‌هایتان می‌گیرید، برایتان خیلی مهم است.

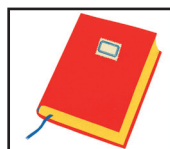
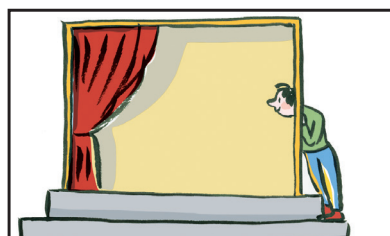
این مثل جایزه‌ای است که احساس کنی در یک روز به‌خصوص زیبا، روی یک کوه ایستاده‌ای و داری از منظره‌ی شگفت‌انگیزش لذت می‌بری. این جایزه اثر خیلی عمیقی روی کار من داشت و توجه و اقبال جهانی نسبت به کارهای من بیش‌تر شد. نکته‌ی ویژه درباره‌ی این جایزه، سابقه‌ی بین‌المللی آن است. بیش‌تر جوایز ادبی، ملی هستند، اما ایده‌ی پشت جایزه‌ی هانس کریستین اندرسن این است که کودکان و نوجوانان سراسر جهان زبان و فرهنگ کشورهای دیگر را بشناسند؛ و این برای من بسیار لذت‌بخش است.



این جا هم زمانی است که کاغذها را برش می‌زنم.



معرفی خودت با تصاویر، آن قدرها هم کار راحتی نیست. بنابراین، فقط چیزهای کمی را که دوست دارم انجامشان بدهم یا هرروز انجامشان می‌دهم، به شما نشان خواهم داد. مثل غذاپختن، دوچرخه‌سواری، پیاده‌روی، دیدن یک دوست، رفتن به سینما، غذا خوردن و مهم‌تر از همه‌ی آن‌ها، خواندن!



زمان تصویرگری برای کودکان و نوجوانان، بیش‌تر از همه از چه چیزی الهام می‌گیرید؟ این سؤال آسانی نیست، چون پاسخ‌های زیادی دارد. شاید مهم‌ترینش کودکی خودم باشد. می‌توانم خاطرات بسیار زیادی، زیبا و نازیبیا، بوها، محیط و... را از آن دوران به خاطر بیاورم.

مهم است که دنیا را با تمام حواستان حس کنید، کنجکاو بمانید و به مردم علاقه داشته باشید. هنرمندان دیگر، دوستان و همکاران هم نقش بسیار مهمی در خلاقیت و الهام‌پذیری در زندگی من داشته‌اند. به‌علاوه، افراد گوناگونی را ملاقات کرده‌ام، کتاب‌های زیادی خوانده‌ام، آثار هنری بسیار و فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌های زیادی دیده‌ام، به طبیعت و مکان‌های زیبایی رفته‌ام و اتفاقات ناگواری را هم در زندگی، تجربه کرده‌ام.

در حال حاضر طرح جدیدی برای کار دارید؟

بله و بهترین چیز درباره‌ی کارم این است که اشتیاق به ساختن، کشیدن و نوشتن هیچ‌وقت در من متوقف نمی‌شود. اما طرح جدیدم باید برای مدتی به‌صورت یک راز باقی بماند!

سلام! من «روتروت سوزانه برنر» هستم. در مونیخ زندگی می‌کنم و ۷۳ ساله‌ام. سال ۲۰۱۶ میلادی، جایزه‌ی هانس کریستین اندرسن را گرفته‌ام و حالا از من خواسته شده کمی خودم را معرفی کنم و به چند سؤال پاسخ بدهم. اما ترجیح می‌دهم این کار را با تصاویر شخصی خودم انجام بدهم.



این جا دارم با دوچرخه‌ام به فروشگاه می‌روم تا کاغذ و مداد طراحی بخرم. همان موقع نمی‌توانم وسیله‌ها را بگیرم، چون هر چیز را باید از قبل سفارش دهم و نوبت بگیرم.



پشت در این مغازه، کارگاه من است. این جا قبلاً فروشگاه بوده.

خانه‌ام هم پشت این مغازه است.



وقتی کارگاه‌ام مرتب است، این جوری دیده می‌شود.

درون‌گرا هیپرید

● سیدسروش طباطبایی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌هایمان متین‌روپایی، احمد پسته، فرزاد کرگدن، یاور نردبون و اردلان خان، یعنی خودم ساخته شده است. این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های من است از ماجراهای من و گروه مافیا که در روزهای مدرسه‌های کرونازده در دفتر خاطراتم می‌نویسم؛ باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



تصویرگری: دنیس بولشاکوف



یکشنبه، ۱۴ آذر

گفتم: «خب... آقا این که بد نیست. دنیا دست آدم‌های شاد و شنگول بیفته!» و فرزاد ادامه داد: «حتماً در مقابلشون هم آدم‌های درون‌گرا هستن... که احتمالاً غمگین و بد لباس و افسرده‌ان.»

آقای ولی‌نژاد گفت: «نه اتفاقاً! آدم‌های درون‌گرا، کسانی هستن که بیش‌تر انرژی‌شون رو از درون خودشون می‌گیرن، در شرایط سخت، دوست دارن تنها باشن، اما نکته‌ی مهم اینه که پژوهش‌گرا گفتن که مهم‌ترین دستاوردهای بشر در طول تاریخ، حاصل کار درون‌گراهای جهان بوده...»
قشنگ معلوم بود که بچه‌ها به فکر فرو رفتند. انگار آقا بدک هم نمی‌گفت. هرچه هنرمند، دانشمند و مخترع درست و حسابی می‌شناختیم، سربه‌زیر، متواضع و فروتن بودند. اما متأسفانه آدم‌های کم‌مایه هم داریم که دارن در این شبکه‌های اجتماعی خودشون را خفه می‌کنند و برای جمع کردن دنبال‌کننده‌های بیش‌تر، هرا دایی که بگویی درمی‌آورند. دفترم! حالا از وقتی خانه آمده‌ام، ذهنم درگیر است که من درون‌گرا هستم یا برون‌گرا! شاید هم دوگانه‌سوز باشم، ترکیبی، هیبریدی! اواخر شب، دیدم که سعید هم پست گربه‌ای‌اش را پاک کرده.

خفن گذاشتیم که تا سر صبح پنج‌هزار تا لایک گرفت، من و گربه‌ش... یه هو بی! همراه با سلفی خودم و گربه‌ی همسایه. اما پریروز، یه جمله‌ی فلسفی از «شوپنهاور» نوشتیم که «هم‌دردی، پایه‌ی اخلاق است». آقا، باورتون نمی‌شه، کسی محل نداد... فقط ۱۰۰ تا لایک گرفتیم!»

وقتی آقا حرف می‌زد، همه گوش شده بودند. شاید یکی از دلایلش این بود که تا حالا فقط از زبان او، توان و معادله و جذر شنیده بودند و حالا شنیدن حرف‌های فلسفی و اجتماعی برای بچه‌ها جذاب بود: «به این جور آدم‌ها می‌گن برون‌گرا؛ یعنی آدم‌هایی که همه‌ی انرژی‌شون رو از بیرون از خودشون می‌گیرن، از دیگران، از دوستان، از طبیعت، از خوراکی و حتی از گربه! این جور آدم‌ها بد نیستن، اتفاقاً خیلی اجتماعی هستن، اهل بگو بخند، خوش‌مشرب و شاد... اما بدی ماجرا اینه که دنیای امروز ما، به سمت برون‌گراها رفته و داره با استفاده از شبکه‌های اجتماعی، اون‌ها و منش اون‌ها رو تبلیغ می‌کنه. یعنی یه جورایی داره به ما القا می‌کنه که سعادت و خوش‌بختی، فقط در برون‌گراییه و خلاصه، دنیای امروز رو آدم‌های برون‌گرا تسخیر کردن و این آفته!»
دفترم! امروز من هم توی کلاس بودم. دستم را بلند کردم و

معلم ریاضی گاهی اواخر زنگ، وقتی که بچه‌ها حسابی زیر بار حل مسئله‌ها قد خم کرده‌اند، بحث کلاس را عوض می‌کند و از این درو آن در می‌گوید. حرف امروز را با یک سؤال شروع کرد: «اونایی که شاخ شبکه‌های اجتماعی هستن، چه مدل پست‌هایی می‌ذارن؟»

بعد از مهمه‌ی اولیه و جواب‌های مربوط و نامربوط، یاور گفت: «خب... به عکس از میز صبحانه‌شون... و سؤال‌شون هم از طرفدارا اینه که خامه‌ی شکلاتی‌شون رو از راست به چپ روی نون تست بمالن یا از چپ به راست!»
کلاس منفجر شد! آقای ریاضی اجازه داده بود بچه‌های آنلاین توی خانه هم، میکروفن‌هایشان را روشن و در بحث شرکت کنند. صدا به صدا نمی‌رسید. وقتی کلاس ساکت شد، متین از توی خانه، وسط‌های سخنرانی‌اش بود: «... همیشه می‌خندن، شادان، با دوست و رفقا‌شون هستن و از بودن در کنار هم لذت می‌برن. انگار ملخ، تخم غم رو توی دنیای اون‌ها خورده!»
و سعید، کسی که بالاترین دنبال‌کننده را در کلاس دارد، ادامه داد: «خب آقا جواب می‌ده. منم دیروز یه پست

به سمت اتوبان!



دوروز پیش، سر کلاس علوم، مسعود وطن‌خواه، دانش‌آموز جدید‌الورود و مایه‌دار مدرسه، هی سؤال‌های خارج از درس می‌کرد. البته آقای بیات با متانت جواب می‌داد، اما معلوم بود او هم کمی گیج شده. سؤال اول بدک نبود: «آقا! به‌طور معمول، چه دمایی برای بدن حیوون‌ها مناسب‌تره؟» که آقای بیات توضیح داد بستگی به نوع حیوان داره. سؤال بعدی کمی دقیق‌تر بود: «محل زندگی گربه‌سانان، بهتره پر نور باشه یا کم‌نور؟» که آقای بیات گفت که اون‌ها خودشون رو با نور محیط زندگی‌شون تنظیم می‌کنن و...
«آقا ببخشید! چه غذایی برای یه توله‌ی گربه یا حیوونی بزرگ‌تر از گربه مناسب‌تره؟... به یه گربه‌ی حدود یک متری، چه مکمل‌های غذایی باید داد؟... اگه گربه‌ی ما حدود یک متر و نیم شد، محل زندگی‌ش باید چند متر باشه؟»

وقتی کار به این جا کشید، آقای بیات لبخند زد و گفت: «پسر جان، آخه گربه‌ی یک متر و نیم نداریم که! اون چیزی که تو می‌گی، احتمالاً باید یا پلنگ باشه یا یوزپلنگ!» که همه زدند زیر خنده و بحث عوض شد. اما وطن‌پور کوتاه نیامد و وقتی زنگ تفریح خورد، دوباره خودش را به آقای بیات رساند و سؤال‌های گربه‌سانی را ادامه داد.
دفترم! امشب سر سفره‌ی شام، بابا موضوعی را گفت که فکرم را حسابی به خودش مشغول کرده و به نظرم با سؤال‌های وطن‌خواه بی‌ارتباط نیست. می‌گفت مش غلام، فروشنده‌ی سوپر محل، حوالی غروب، موجودی عجیب شبیه یک توله یوزپلنگ رادیده که از دیوار خانه‌ی وطن‌خواه پریده و رفته به سمت اتوبان!...

نیمت آذر

شعرنوردی

آن سوی پنهان واژه‌ها

● حسین تولائی

بعضی واژه‌ها ممکن است درونشان، واژه یا حرفی داشته باشند که از نظر معنا و تصویر هیچ ارتباطی بین آن‌ها و واژه‌ی اصلی نباشد؛ مثل «سم» در «سماور»، «چرت» در «چرتکه»، «آهن» در «آهنگ»، «مین» در «رامین» و...؛ اما در جهان شعر این ویژگی برای شاعر، امکان تازه‌ای به شمار می‌رود تا به کشف شگفت‌انگیزی در زبان برسد. در واقع شاعر از ظرفیت نهفته در چنین واژگانی استفاده می‌کند تا با ایجاد جهان معنایی، تصویری و موسیقایی تازه‌تر و برجسته‌تر، جهان شعرش را کامل‌تر، متفاوت‌تر و تأثیرگذارتر کند.

به مصراع آخر رباعی زیر از قیصر امین پور نگاه کنید:

دیشب باران قرار با پنجره داشت
روبوسی آبدار با پنجره داشت
یک‌ریز به گوش پنجره پیچ کرد
چک‌چک، چک‌چک... چه کار با پنجره داشت؟!

شاعر در مصراع آخر به شکل ماهرانه‌ای از ظرفیت نهفته‌ی صدای چک‌چک چکیدن آب در واژه‌ی «چه کار» استفاده می‌کند تا با ایجاد یک بازی زبانی ظریف، کشف منحصر به فردی را در زبان و موسیقی شعر به تماشا بگذارد.

بهزاد زرین پور نیز در یکی از شعرهای معروف خود به نام خرمشهر و تابوت‌های بی‌در و پیکر، این شگرد را به گونه‌ای دیگر به کار می‌برد. او تصویر «گل» را در واژه‌ی «خوشگل» کشف می‌کند و با «لای» پیوند می‌زند، به طوری که تصویری زیبا، ناگهان به آلودگی و زشتی تغییر می‌کند. این اتفاق به شکلی شگفت‌انگیز و غافل‌گیرانه در یک لحظه می‌افتد که نشان از کشف در تصویرسازی شاعرانه به کمک یک بازی زبانی دارد:

کارون خوشگل ولای!
به ماهیان موج‌گرفته‌ات بگو
با بلبل‌های به ماتم‌نشسته، کنار بیا بند

استاد محمدرضا شفیعی کدکنی در به کارگیری این شگرد یک گام جلوتر رفته است. او در شعری، به جای کشف واژه در واژه‌های دیگر، ظرفیت معنایی حرف را در واژه یافته و با ایجاد بازی زبانی در راستای آفرینش جهان معنایی تازه و عمیق بهره برده است:

کنار سبو، سبزه‌ی عید و سین‌های دگر
چه می‌شد گرت بود، سین سرودی

شاعر از ظرفیت حرف «س» و سابقه‌ای که در ذهن مخاطب در رابطه با سفره‌ی هفت‌سین و عید دارد، بهره می‌برد و با سؤالی حسرت‌آمیز از نبودن سین سرود که نماد شادی و آواز خوانی است، عاطفه‌ی اندوه را به تصویر می‌کشد و مخاطب را به فکر وامی‌دارد تا به جای خالی سین سرود (شادی و دل‌خوشی) در سفره‌ی هفت‌سین ببیند.

کشف واژه و حرف در واژه‌های دیگر و به دنبال آن، ایجاد بازی زبانی، به شاعر کمک می‌کند تا با آفرینش زیبایی و خلق اندیشه و تصویر و موسیقی به‌طور هم‌زمان، گوشه‌ای دیگر از جهان شگفت شعر را بسازد.

حسرت

فریادهایت را

از پشت عینکم می‌شنیدم

و دهانم دچار به موربانه‌هایی بود

که حرف‌هایم را می‌خوردند.

مهلاسادات میری
از زابل

پریشانی

انگشت‌ها

لابه‌لای پیچ و تاب موج‌ها

سر می‌خورند

و خورشید

در پریشانی خرما از راه می‌رسد

شانه و دست

هر دو از موجی شیرین

مست

پریا حلاج
از اهواز



عکس: سارا نجفی از سر وستان

استوار

استوار ایستاده‌ای

نه در جنگل

نه در دشت

نه در کوه

نه در صحرا

استوار ایستاده‌ای

در گوشه‌ی حال‌خانه

لباس‌ها روی تو استراحت می‌کنند

فاطمه مرادی

۱۶ساله از بروجرد



بک‌من بهنر

سلام دوچرخه‌جان،

کنکور، هم خوبی‌هایی دارد و هم بدی‌هایی. به‌قول یکی از معلم‌هایمان، مثل سبیر و سلوک عارفانه است؛ خودت را می‌سنجی و می‌بینی چه قدر در مقابل شرایط ناخوشایند دوام می‌آوری و سعی می‌کنی در این مرحله سبک زندگی‌ات را عوض کنی و هر روز از خودت یک «من» بهتر بسازی.

کنکور، رقابتی سخت و طولانی است و ایرادهایش را همه می‌دانند؛ ولی شک دارم کسی پیدا بشود که از هیچ قسمت این سال خوشش نیاید. گهگاه به فکر دختران افغانستانی می‌افتم که اگر هم سن من باشند، نمی‌توانند درس بخوانند. آن وقت دیگر دلم نمی‌آید به خاطر هیچ چیز غر بزوم.

بالآخره به سفر رفتیم. اطراف فیروز کوه و دماوند را گشتیم و خیالتان راحت، شیوه‌نامه‌ها را رعایت کردیم. امروز، تصویر کامل قله‌ی دماوند را دیدم و یکی از آرزوهایم برآورده شد. نمی‌دانید چه قدر ناراحت شدم از این که می‌دیدم چه قدر برف‌های روی قله کم‌اند. ایران تشنه‌ی باران است.

دوچرخه! گاهی غصه، دلم را می‌گیرد. گاهی سؤال‌های اساسی زندگی بی‌جواب می‌مانند و به ما هم می‌گویند که امسال وقت کارهای غیردرسی نیست. می‌دانم که شرایط سخت نیست، می‌دانم که کنکور هم بعضی وقت‌ها شیرین می‌شود،

حدیث گرچی
۱۷ساله از تهران



زینب

تصویر: زینب علی‌سرکاز از پاکستان

پشمه‌ها

اردک غول‌پیکر در رودخانه‌ی مایوچو

● فاطمه عباسی

این یک کارتون تخیلی نیست؛ یک اردک پلاستیکی زرد رنگ و غول‌پیکر واقعی است که در رودخانه‌ی مایوچو در شهر سانتیاگو، پایتخت کشور شیلی شناور شده است. مسئولان شیلی در آمریکای جنوبی، این خبر را تأیید کرده و گفته‌اند این کار را برای خوشحالی مردم انجام داده‌اند. آن‌ها معتقدند در دوران قرنطینه‌ی کرونا به مردم سخت گذشته و می‌خواهند با این هدیه، شادی را به مردم برگردانند. علاوه بر این اردک پلاستیکی غول‌پیکر، مجسمه‌های دیگری هم در یک جشنواره‌ی هشت‌روزه به‌نمایش در می‌آیند و بین شهرهای گوناگون می‌چرخند. مسئولان این کشور از مردم دعوت کرده‌اند تا با رعایت نکات بهداشتی، از این جشنواره لذت ببرند.



کشف رفتار جوجه‌ارک‌ها

به صف، دنبال مادر!

درست پشت مادرش شنا کند، راحت‌تر خواهد بود. هنگامی که جوجه‌ارک به‌تنهایی شنا می‌کند، امواج آب روبه‌روی او، بلند می‌شود و او به انرژی بیش‌تری نیاز خواهد داشت. این پدیده را کشش موج می‌نامند. اما اگر در نقطه‌ی مناسب و درست پشت سر مادرش شنا کند، احساسی برعکس خواهد داشت و به جلو هول داده می‌شود. جوجه‌ارک‌ها هم مانند خواهر و برادرهای خوب، مراقب هم هستند و هر جوجه‌ارکی که در صف قرار دارد، از امتداد امواج اردک جلویی استفاده می‌کند. به این ترتیب کل جوجه‌ها یک سواری رایگان دریافت می‌کنند! البته این اتفاق فقط در صورتی رخ می‌دهد که کاملاً با مادر خود هماهنگ باشند و اگر از ردیف خود خارج شوند، شنا کردن سخت‌تر می‌شود. این مجازات عادلانه‌ای برای جوجه‌ارک‌های پرچنب و جوش است!

اردک‌ها به داشتن یک صف منظم پشت سر مادرشان معروف‌اند، اما همین تصویر آشنا هم دلیلی علمی دارد که به‌تازگی دانشمندان آن را کشف کرده‌اند؛ جوجه‌ها روی امواج حاصل از شنای مادرشان سوار می‌شوند. با این کار انرژی جوجه‌ارک ذخیره می‌شود. محققان این یافته‌ی جدید را در شماره‌ی اخیر مجله‌ی مکانیک سیالات منتشر کرده‌اند. تحقیقات قبلی میزان انرژی مصرفی جوجه‌ارک‌ها را هنگام شنا اندازه گرفته بود و این پژوهش جدید نشان داد که جوجه‌ها هنگام شنا در یک صف، در انرژی مصرفی خود صرفه‌جویی می‌کنند. شبیه‌سازی کامپیوتری امواج پرندگان آبی توسط «ژیمینگ یوان» و همکارانش در دانشگاه استرالیای غربی انجام شده است. محاسبات آن‌ها نشان داد اگر جوجه‌ارک

این کتاب برای نوجوانان و البته بزرگ‌ترهایی که دلشان شعرهای کوتاه و بدون شعار و بدون پیچیدگی می‌خواهد، انتخاب خوبی است.

شعرهایی برای همه

● نیلوفر شهسواریان

مجموعه‌ی گزیده‌ی شعر ما گزیده‌ی شعر محمد شمس لنگرودی به انتخاب فاطمه سالاروند
ناشر: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۸۸۹۷۱۳۶۵)
قیمت: ۱۳ هزار تومان

کتاب‌های گزیده‌ی شعر، مثل معجون هستند. به‌نظر من، گزیده‌ی شعر «محمد شمس لنگرودی» هم همین‌طور است. این شعرها برای نوجوانان جمع‌آوری شده؛ نوجوانانی که دایره‌ی کتاب‌هایی که می‌خوانند چه در چند سال گذشته و چه حالا، محدودشده‌ی نیست. به‌خاطر همین، خواندن آثار شاعران معاصر که لزوماً برای مخاطب نوجوان سروده نشده، می‌تواند جذاب باشد. شعرهای شمس لنگرودی در قالب سپید است. بعضی‌هاش عاشقانه است و یک‌جای خالی را به‌تصویر می‌کشد؛ مثل این شعر:
شادی دکمه‌های پیرهنم بود
بخشیدی به من تا در سرما نلرزم
آن‌جا که دندان قروچه‌ی بادها بود
وقتی تو نبودی

در برخی از اشعار او، روح طبیعت جاری شده است:
باد همه‌چیز را
به هیئت خود درمی‌آورد
نگاه می‌کند

این اشعار در عین سادگی، تلنگری به مخاطبان می‌زند تا کمی دقیق‌تر به دنیای پیرامون خود نگاه کنند:
از سپیده‌دمان تا غروب
غوغای پرنده‌ها
پشت پنجره‌ها، مهتابی‌ها
پرندگانی می‌آیند
پرندگانی می‌روند
پرندگانی خاموش می‌شوند
بی‌آن که جای خالی‌شان حس شود

در این شعر یادمان می‌افتد چه‌قدر آمدن و رفتن پرنده‌ها عادی شده و کسی جای خالی‌شان را حس نمی‌کند.
در این شعر هم شاعر موفق شده با کم‌ترین کلمات، تصویر خیال‌انگیزی را نشان دهد:
خداوندا
زیبایی این دریا از کجاست؟
یعنی میان این همه زیبایی غرق می‌شوم
و دوباره نمی‌بینمش؟

دل‌تنگی

● الهام فرجی

لعنت به چت!
لعنت به اس‌ام‌اس!
لطفاً برایم نامه‌ای بفرست
آدرس:
زیر درخت توت
همسایه‌ی یک‌گاری دست‌ی
گنج پیداده‌رو
امضا:
یک صندوق پستی
در انتظار تو

